

انشا در گذر زمان

مروری بر چند کتاب کمک‌درسی انشا از دهه‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۳۰

فاطمه حیدرنیاز - جعفر خرازی



در آغاز نویسنده به یادداشت‌های خود در سال‌های آموزگاری‌اش در درس انشامی پردازد و لزوم و اهمیت آموزش قواعد و دستور زبان و انشانویسی، نامه‌نگاری، مقالات توصیفی، داستان و ... را به زبانی ساده برای دانش‌آموزان شرح می‌دهد. به علاوه، برای هر یک از این بخش‌ها مثال‌هایی به دست می‌دهد. تعریف نویسنده از درس انشا چنین است: «انشا هنری است که به وسیله آن معنی‌های مربوط به یک موضوع را استخراج می‌کنیم و آن‌ها را از راه نگارش کلمه‌های درست و شیوا و مناسب موقع، تعبیر می‌نماییم.» اتفاق خوشایندی که در آغاز کتاب رخ نموده، همانا یادآوری شیوه درست مطالعه است. چرا که نویسنده معتقد است، کسی که توانایی مطالعه صحیح ندارد، در نوشتن نیز پایش خواهد لنگید.

نویسنده در فصل‌های بعدی کتاب رابطه کاربردی برخی از قوانین دستوری زبان را با فن نوشتن شرح می‌دهد؛ مانند اقسام جمله و جای‌گیری صحیح نقش‌های دستوری در جملات. نکته قابل تأمل آن است که نویسنده چند نمونه اشتباه زبانی را در نوشته‌های دیگران آورده و با توضیحات کوتاهی آن‌ها را به نقد کشیده است. این بخش از جذاب‌ترین قسمت‌های کتاب است. نویسنده بر استفاده از جملات کوتاه با شیوه‌های گوناگون، همچون حذف صحیح فعل، حذف جمله و حذف واسطه‌های زائد، تأکید کرده است.

برای خواننده امروزی این کتاب، شگفت‌آور است که در بخش پایانی کتاب، گونه‌های تازه ادبی قرن حاضر همچون داستان‌نویسی، مقاله‌نویسی و نمایش‌نامه‌نویسی به دقت معرفی شده‌اند و نکته‌هایی عملی برای نوشتن موفق در این حوزه‌ها پیشنهاد شده است. از جمله آنکه به تفاوت ایده‌آلیسم و

دارد؛ از قبیل نامه‌هایی به شخص وزیر معارف، وزیر جنگ، وزارت اقتصاد ملی، تبریک به ریاست مجلس شورای ملی و ... فصل دوم مراسلات نیمه‌رسمی بین مدارس، ادارات و غیره را شامل می‌شود؛ با عناوینی مانند: «درخواست شاگرد از رئیس مدرسه ابتدایی»، «معلمی به نوآموز نویسد»، «ناظم مدرسه به ولی طفل نویسد» و ... فصل سوم حاوی نامه‌های دوستانه است؛ همچون «دعوت به عروسی»، «برادرزاده به عمو نویسد»، «شاگردی به هم‌کلاس خود نویسد» و ... فصل چهارم نامه‌های اخلاقی و ادبی را معرفی می‌کند؛ نامه‌هایی با عنوان‌های «تشکر از سوغات»، «در پرسش از حال مریض»، «در تمجید از کتاب یا مقاله یا اشعار کسی نویسد» و ...

اما خاتمه کتاب به قول نویسنده در «مواضع مختلفه» نوشته شده است که شامل ۱۰ نمونه انشاست در موضوعاتی همچون سعادت و نیکبختی چیست؟ برگریزان خزان، در فواید قناعت و ... کتاب انشای عالی این توجه تاریخی را به دست می‌دهد که در آن زمان بیشترین کارکرد نوشتن در حوزه عمومی، نامه‌نگاری بوده است و به سبب رشد و توسعه سازمان‌های اداری و بوروکراسی تازه تولد یافته در اوایل قرن چهاردهم خورشیدی ایران، آموزش نامه‌نگاری اولویت داشته است. کتاب انشای عالی به آموزش مستقیم آیین نگارش و بیان نکات مهم در نوشتن نمی‌پردازد. این کتاب با خط شکسته نستعلیق خوانایی تحریر شده و در ۹۰ صفحه به چاپ رسیده است.

۲) خودآموز انشا (برای کلاس‌های سوم، چهارم، پنجم و ششم)، محمد پروین گنابادی، ۱۳۳۳، نشر چاپخانه عطایی، تهران.

مطالعه چند کتاب درسی و کمک‌درسی انشا در سه دهه آغازین قرن معاصر روشن می‌سازد که آموزش انشا و نویسندگی همواره به صورتی جدی مورد نظر بوده است و نه تنها کتاب‌های مستقل آموزش انشا و آیین نگارش به طبع می‌رسیده که در جهت تقویت هر چه بیشتر مهارت‌های نگارشی دانش‌آموزان، کتاب‌های مستقل کمک‌آموزشی نیز تألیف می‌شده است. به همین سبب، در این مجال اندک به سه نمونه از کتاب‌های مذکور می‌پردازیم و خود را در آینه این کتاب‌ها تماشا می‌کنیم تا ببینیم، مادر اواخر سده حاضر، در تألیف و آموزش رسمی و غیررسمی دانش‌آموزانمان چقدر پیش رفته‌ایم و در کدامین موارد پس‌نشسته‌ایم.

۱. انشای عالی یا چهار فصل آیتی (در خور تعلیمات محصلین پنجم و ششم ابتدایی و سیکل اول متوسطه)، میرزا عبدالحسین خان آیتی، ۱۳۱۲ هـ. ش. نشر کتابخانه سروش، تبریز.

نویسنده این کتاب معلم دارالفنون بوده است و احتمالاً کتابی که او تألیف کرده، در برخی مدارس روزگارش تدریس می‌شده است. این کتاب حاوی چهار فصل و یک خاتمه است. نویسنده خوش‌ذوق کتاب، هدف خود را از تألیف آن چنین ذکر می‌کند: «هر محصلی پس از تحصیل و مطالعه آن [کتاب] بتواند در هر موضوع، هر چه را بخواهد انشا نماید.»

در این کتاب ۸۰ نمونه «نامه» آمده که در چهار فصل موضوع‌بندی شده‌اند. یعنی هر فصل مشتمل بر ۲۰ نامه است. نویسنده در «آغاز سخن» معرفی مختصری از نامه، نامه‌نگاری، نامه‌ستان و جایگاه نامه‌ستان ارائه کرده است.

فصل اول به مراسلات (نامه‌های رسمی به وزارتخانه‌ها، سفارتخانه‌ها و ولات و حکام اختصاص

دیگر نیستیم که دل از دست داده‌ام / دیگونی حسین بی‌وصل با است. (مثنوی)



خلاصه آمده است.

◀ در انتخاب موضوع‌های انشایی از موارد تکراری، یکنواخت و خسته‌کننده اجتناب می‌ورزد.

◀ قواعد دستوری، املائی و نگارشی از سوی معلم برای استفاده در نگارش انشا بیان می‌شود و دانش‌آموزان آن‌ها را یادداشت می‌کنند و در پایان سال به بهترین دفتر جایزه اهدا می‌شود.

◀ بخش‌های متفاوت کتاب، موارد مهمی نظیر طرح انشا، کیفیت نوشتن انشا، نامه‌نگاری، یادداشت‌های روزانه، نشانه‌گذاری و ... را آموزش می‌دهند.

◀ نیساری برای ارزشیابی یک دوره تحصیلی دانش‌آموزان قوانین خاصی را تدوین کرده و با یک فرمول ریاضی درآمیخته است. او به مطالعات ادبی و فعالیت در برنامه کلاس فوق‌العاده اهمیت می‌داده است. به‌علاوه، از مطالعه جای‌جای گزارش‌های روزانه کلاس درمی‌یابیم که نیساری از راه تشویق و ترغیب عالمانه، شاگردانش را به سمت نوشتن خلاق و فعال سوق می‌دهد.

◀ در پایان کتاب، نویسنده چند نمونه از انشاهای دانش‌آموزانش را آورده است.

اکنون پس از گذشت بیش از ۶۰ سال از تألیف کتاب‌های مورد اشاره، پرداختن به آموزش قواعد نوشتن و تدوین کتاب ویژه انشا در نظام آموزشی کشور برای همه دوره‌های تحصیلی بسیار ضروری به نظر می‌رسد. ■

تعمداً به ذوق خود، جزئیات و مباحث و برنامه‌های کلاس و تذکرات مرا قید کرده است.»

شیوه نگارش کتاب به‌صورت یادداشت‌های روزانه است. به‌طوری که تاریخ و روزی که هر درس ارائه شده، در بالای هر فصل ذکر شده است. گویی خواننده را دعوت به خواندن گزارش لحظه به لحظه کلاس‌های خویش کرده است. به‌نظر می‌رسد، این شیوه نگارش کتاب آموزش انشای فارسی تا به حال بی‌مانند بوده است. از آنجا که فرایند یاددهی و یادگیری انشا بلندمدت و با یک وضعیت عمل‌گرایانه دائمی همراه است، چنین شیوه تألیف کتاب از مؤثرترین شیوه‌ها محسوب می‌شود.

مطالعه کتاب انشای نیساری روشن می‌سازد:

◀ معلم در ابتدای زمان کلاس به آموزش‌های مربوط به قواعد نوشتن و سپس به شنیدن و بررسی انشاهای دانش‌آموزان می‌پردازد. بخش پایانی زنگ به خواندن آثار نثر و شعر، گفت‌وگوهای آزاد و اختیاری، معرفی کتاب و ... از سوی شاگردان اختصاص می‌یابد.

نوگرایی نیساری از آنجایی بهتر معلوم می‌شود که در زمانه‌ای که بیشتر دبیران سخنرانان مستبد کلاس خویش بوده‌اند، او دانش‌آموزانش را به بحث و نقد و نظر می‌کشاند و از آن‌ها می‌خواسته است. نوشته‌های هم‌کلاسی‌هایشان را نقد کنند. نام دانش‌آموزانی که در هر جلسه در نقد و بررسی مشارکت داشته‌اند، به‌صورت اختصاری ذکر شده و نظراتشان به‌طور

رتالیسم توجه شده و شرح عناصر داستانی را هم‌زمان با ارائه مثال‌های عینی پیش برده است. برخلاف کتاب پیشین، در این کتاب، تنها چهار صفحه به نامه‌نگاری اختصاص یافته است. گنابادی در این کتاب نگاه گسترده‌تری به انواع نوشتن انداخته است.

۳. درس انشای فارسی (برای دبیرستان‌ها و دانش‌سراها)، سلیم نیساری، ۱۳۳۰، انتشارات اقبال.

ناشر در مقدمه کتاب می‌نویسد: «یکی از اهمیت‌های این کتاب آن است که هم کتاب دانش‌آموز است و هم دبیر و هم سوئمند برای هر کسی که با زبان فارسی کار دارد.»

مؤلف می‌نویسد: «گزارش ساعات درس انشای فارسی که قسمت بیشتر این کتاب را تشکیل می‌دهد، نوشته یکی از شاگردان من است که روشم را در تدریس انشا شرح و توضیح می‌دهد. من در آغاز سال تحصیلی ۱۳۲۶ در دبیرستان نوریخ، ضمن تدریس انشای فارسی، به دانش‌آموزان گفتم که قواعد و تذکراتی را که برای پیشرفت آنان در نوشتن انشای فارسی یادآور می‌شوم، در دفتری بنویسند. در آخر سال این دفترها را ملاحظه می‌کنم و به بهترین و کامل‌ترین نوشته‌ها جایزه می‌دهم. در پایان سال، ضمن بازدید دفترها متوجه شدم که برای یکی از دانش‌آموزان یا اشتباهی دست داده و تصور کرده است که قصد من یادداشت کردن تمام مطالب و صحبت‌هایی است که در کلاس پیش آمده و یا



جدایی انشا از ادبیات!

گفت‌وگو با دکتر حسن ذوالفقاری درباره حذف درس انشا از دوره متوسطه دوم و شیوه‌های گسترش درس انشا

هامون مانا



مahan چرا درس انشای دوره متوسطه حذف شد، در حالی که دانش‌آموز در این سن، نسبت به دوره‌های دیگر تحصیلی در اوج شکوفایی و بلوغ فکری است؟

ساعت انشا قبلاً خرج درس‌های دیگر مثل ریاضی و فیزیک می‌شد. مستحبی بود. باید فکری می‌کردیم. از طرف دیگر، نوشتن به زمینه‌های زبانی نیاز دارد. بنابراین، سال ۷۴ دو کتاب برای دوره متوسطه تألیف کردیم: ادبیات فارسی و زبان فارسی. هدف زبان فارسی این بود که مهارت‌های زبانی را تقویت کند تا منتهی شود به «نوشتن». از حجم دستور زبان هم کم کردیم. انتظار داشتیم اتفاق اصلی در حوزه انشا و نگارش در صحنه کلاس بیفتد که نشد. می‌خواستیم هر دو هفته یک بار کلاس انشا برگزار شود، اما معمولاً با طرح مباحث نظری، جای فعالیت‌های عملی کم می‌شود. خواستیم با تألیف کتاب زبان فارسی، انشا و نگارش را از حاشیه به متن بیاوریم. اما معلمان زبان و ادبیات فارسی، تمرکز را بر دستور زبان گذاشتند. در نتیجه، کتاب زبان فارسی خرج کنکور شد. اما کتاب درسی همه چیز نیست. تنها یکی از مواد آموزشی است. «معلم» رکن اصلی آموزش است. وقتی بسیاری از معلمان ما خودشان نمی‌توانند بنویسند، بحث را به آن طرف نمی‌برند. اگر معلم دغدغه درست‌نویسی داشته باشد، جهت آموزش کتاب را به سمت نگارش هدایت می‌کند.

مahan اگر انشا هدف بود، پس چرا کارنامه دبیرستانی‌ها نمره انشا نداشت؟

شورای عالی آموزش و پرورش می‌خواست تعداد نمرات کارنامه را کم کند. برای زبان و ادبیات هم

دکتر حسن ذوالفقاری همان فردی است که در اوایل دهه هفتاد، بخش‌های «نگارش» کتاب‌های فارسی دوره راهنمایی را نوشت؛ همان بخش‌های آبی‌رنگی که برای اولین بار آموزش مهارت‌های نوشتاری را گام‌به‌گام و با نگاه تازه وارد کتاب‌های درسی کرد. انشا به تازگی دنیای تازه‌ای یافته بود، اما در تغییرات بعدی - اواسط دهه هشتاد - آن بخش‌های مستقل به کناری رفتند و باز هم انشا هویت نیم‌بندش را از دست داد. ذوالفقاری روزگاری به تدریس آیین نگارش در دبیرستان‌های برتر تهران مشغول بود. اکنون نیز به آموزش آیین نگارش و ویرایش در دانشگاه مشغول است. بیست سال سابقه تألیف کتاب‌های درسی را در کارنامه دارد. او مدیر گروه آموزش زبان فارسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی و عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس است. مجموعه دو جلدی «کتاب کار انشا، نگارش و ویرایش» تألیف ذوالفقاری، هنوز از بهترین کتاب‌های آموزشی حوزه انشا برای مدارس و دانشگاه‌ها محسوب می‌شود. بعضی از دیگر آثار او نیز عبارت‌اند از: «زبان و ادبیات عمومی»، «ادبیات عامیانه ایران»، «راهنمای ویراستاری» و «داستان‌های امثال». مجموعه سه جلدی «ادبیات مکتب‌خانه‌ای ایران»، به تازگی از او منتشر شده است.

آنچه را مثل بیک عمر بدست آورده است / عشق یک لحظه کوتاه به هم می‌ریزد. «میل‌طری»

دو نمره در نظر گرفت. نمی‌شد نمره ادبیات و زبان فارسی را ادغام کنیم، چون دو کتاب تألیف کرده بودیم. این راه هم می‌دانستیم که اگر برای انشانمره‌ای مستقل در نظر بگیریم، بعضی‌ها بدون زحمت به همه این نمره را می‌دهند. در نتیجه، این دو نمره را به ادبیات و زبان فارسی اختصاص دادیم. همین الان معدل تعداد نمرات کارنامه یک دبیرستانی در حدود ۱۵ تا ۱۷ نمره است. دانش‌آموزان کشورهای دیگر در کارنامه ۴ یا ۵ نمره درس پایه دارند. درس‌های عملی و کارگاهی و درس‌های ذوقی و مهارتی مانند تعلیمات اجتماعی، انشا، تربیت‌بدنی و هنر باید از کارنامه خارج شوند. البته باید ارزشیابی شوند، اما نه به صورت نمره و عددی. بلکه به شیوه کیفی و کارگاهی و پژوهشی.

قبل از انقلاب، شش ساعت از برنامه درسی به درس‌های ادبیات تعلق داشت و الان این زمان به چهار ساعت رسیده است. انشا از این نظر هم ضرر کرده! البته هدف این است که انشا و نگارش درس‌های مستقلی شوند، چون در فرایند آنی به کمک دروس دیگر می‌آیند، در فرایند آنی هم مهارتی اجتماعی محسوب می‌شود. پیشنهاد من به دفتر تألیف، برای دوره‌های متوسطه ۱ و ۲، این است که زبان و ادبیات یک کتاب شود؛ برای دو ساعت در هفته. از دو ساعت دیگر هم یک ساعت ویژه خواندن (مطالعه) و یک ساعت مخصوص نوشتن باشد. چون خواندن و نوشتن لازم و ملزوم‌اند. کتاب فارسی اول راهنمایی سابق هم لباس نو بر تن کرده است و حالا به عنوان کتاب فارسی پایه هفتم تدریس می‌شود. راه برای تغییر کتاب بسته نیست. عمر مفید کتاب درسی پنج سال است.

مذمه فرض کنیم مشکل کتاب و ساعت و نمره انشا و نگارش حل شد، معلمان ما با اندوخته‌های فعلی چه میزان آمادگی تدریس انشا دارند؟

ما کتاب‌های آموزشی تدریس انشا برای معلمان نداریم. کارگاه‌های آموزش انشا و آموزش ضمن خدمت هم نداریم. فرض است که همه انشا را بلدند. از طرف دیگر، دانشجوی دکترا داریم که یک جمله صحیح نمی‌تواند بنویسد. برای همین درصدد تأسیس تافل زبان فارسی هستیم برای پذیرش دانشجویان دوره دکترا. دانشجوی ما برای پذیرش در دکترا باید تافل زبان انگلیسی داشته باشد، در حالی که فارسی‌نویسی معمولی را هم بلد نیست. مقدمات این وضعیت در همین کلاس‌های انشا فراهم می‌شود. ما معلمان باید از خودمان شروع کنیم. الان ما از همین چهار ساعت هم استفاده درست نمی‌کنیم. من بعد از بیست سال سابقه نوشتن کتاب درسی می‌گویم: معلم مؤثرترین است. چون اساساً نظام آموزشی به کتاب درسی نیاز ندارد،

برنامه لازم دارد. انگلیسی‌ها می‌گویند معلم با یک دفترچه تلفن می‌تواند به کلاس برود. در سمیناری با روش «حل مسئله» انشا را آموزش دادم. با طرح یک موضوع، گام‌به‌گام جلو آمدیم. در مرحله ششم به تولید رسیدیم. معلمانی که در آن جمع بودند، با رضایت خارج شدند. چون دستشان برای آموزش پر شد. ما در زمینه آموزش زبان فارسی روش‌های نوین تدریس را بومی نکرده‌ایم.

مذمه پس به معلمان انشا حق می‌دهید؟
بله تا مقدار زیادی. اما اگر معلم پژوهنده باشد، بسیاری از همین مباحث در دنیای مجازی وجود دارد. چند کتاب خوب هم در این زمینه نوشته شده است. همان‌ها را می‌توان مطالعه کرد و با ذوق شخصی و متناسب با فضای کلاس تدریس کرد.

مذمه چه اقدامات کم هزینه‌تری که بازدهی سریع داشته باشد می‌توان انجام داد؟

تقویت انشا کار یک نفر نیست. اولاً نشریات رشد در این زمینه می‌توانند مؤثر باشند. رشدهای کودک و نوجوان و آموزش ابتدایی، زبان و ادبیات فارسی، آموزش متوسطه، تکنولوژی آموزشی و به ویژه رشد معلم، می‌توانیم جشنواره‌هایی برای تدریس‌های برتر انشا ترتیب دهیم. بهترین‌ها با دوربین ضبط شوند و دفتر تکنولوژی آموزشی آن‌ها را رایگان روی سایت قرار دهد. هر معلمی اگر روش تدریس خوبی را ببیند و لمس کند، حتماً آن را در کلاس پیاده می‌کند.

مذمه ارزشیابی انشا فرایند متفاوتی نسبت به درس‌های نظری دارد. مؤلفان محترم کتاب‌های درسی هم نظام مدون و جزئی نگارانه‌ای به معلمان ارائه نداده‌اند. نقداً چه راه‌هایی پیشنهاد می‌کنید؟
معلم اول باید محاسن نوشته دانش‌آموز را بگوید. بچه‌های کلاس را هم به نقد و بررسی نوشته‌های یکدیگر ترغیب کند. بعد هم معلم حتماً در کنار نوشته بچه‌ها حاشیه بزند: این جمله آخر را به اول متن بیاور، فعل را بیاور آخر، از ضمیر «تو» استفاده کرده‌ای و همین نوشته‌ات را صمیمانه کرده، می‌توانی به جای این تشبیه تکراری از یک تشبیه تازه استفاده کنی و... خوب است برای هر بچه دو سه نکته بنویسد. لازم است همان قدر که برای انشا خواندن و انشا نوشتن وقت می‌گذاریم، برای ارزشیابی هم بگذاریم. در پژوهش‌ها دیده‌ایم که بسیاری از بچه‌ها در طول سال یک‌بار هم نوشته‌هایشان را در کلاس نشان‌خوانده‌اند!

از روش‌های دیگر، استفاده از دنیای اینترنت است. خوب است معلم وبلاگ داشته باشد و از بچه‌ها بخواهد بقیه نقد و بررسی‌ها را در وبلاگ انجام دهند. برای اینکه معلمان هم نفع شغلی ببرند، به

نظام ارزشیابی آموزش و پرورش هم پیشنهاد می‌کنم همان‌طور که برای تألیف مقاله امتیاز گذاشته‌اند، برای معلم وبلاگ‌نویس هم که برای تقویت درس با بچه‌ها در ارتباط است، امتیاز قائل شود. ضمن اینکه معلمان عزیز انشا هم در کلاس همراه بچه‌ها انشا بنویسند و از بچه‌ها بخواهند کار آن‌ها را هم نقد و بررسی کنند. چون معلم، «یادگیرنده» هم است.

مذمه نظر تان درباره طرح رییس‌جمهور چیست؟
ما هم در فرهنگستان از این ایده حمایت کردیم. دکتر حداد عادل در نامه‌ای به وزیر محترم آموزش و پرورش، حمایت نظری و عملی اعضای فرهنگستان را اعلام کردند. اما معلم نباید منتظر آموزش و پرورش باشد تا زنگی تأسیس شود. معلمان می‌توانند گروه‌های فعال آموزش انشا تشکیل دهند، کارگاه تشکیل دهند، از معلمان باتجربه و صاحب‌نظر استان خود بهره بگیرند و از طرق گوناگون وضعیت دانش زبانی خود را ارتقا بخشند. قبلاً به جناب دکتر محمدیان - رییس سازمان تألیف کتب درسی - پیشنهاد داده‌ام که اگر همه کتاب‌های درسی ویرایش خوبی بشوند و نثر سالم داشته باشند و در باز نویسی‌شان ذوق‌ورزی بشود، حتی به کتاب مستقل انشا و آیین نگارش نیاز نیست. چون در حال حاضر دانش‌آموزان ما دوازده سال کتاب‌های دارای اشتباهات زبانی را مطالعه می‌کنند.

مذمه فرهنگستان چه برنامه‌هایی برای انشا دارد؟
ما به روش پژوهش محور در حال آسیب‌شناسی هستیم. همایش، نشست و سخنرانی برگزار می‌کنیم. فرهنگستان توصیه‌کننده است نه مجری. اما معلمان عزیز می‌توانند در وبگاه فرهنگستان ثبت‌نام کنند:

<http://www.persianacademy.ir>

در این وبگاه بسته‌های آموزشی «آموزگار» نیز به رایگان در دسترس است.

مذمه اگر کتاب انشای مستقل تألیف شود، آیا موافقید معلمان خوش‌ذوق و صاحب‌قلمی که حتی ادبیاتی نیستند، آن را تدریس کنند؟

کاملاً موافقم. نباید در این درس کعبه‌ای بسازیم که همه نگاه ما به آن سمت باشد. آموزش نگارش از ادبیات باید جدا شود. معلم تاریخ و علوم و... می‌توانند آموزش نگارش دهند. نگارش باید در تمام درس‌ها توزیع شود. معلم ریاضی بگوید: «حالا که مسئله اقلیدسی را یاد گرفتید، دو سطر درباره‌اش بنویسید». یا مثلاً معلم تاریخ بگوید: «اگر شما جای مظفرالدین شاه بودید، آیا فرمان مشروطیت را امضا می‌کردید؟ دلایلتان را بنویسید». البته در چند کتاب درسی، چنین فعالیت‌هایی در نظر گرفته شده که قابل تحسین است. مؤلفان کتاب‌های درسی باید با همفکری معلمان شاخص درس‌های گوناگون به نتایج مشترک برسند. فایده این روش، از ساعت مستقلی که به نظام آموزشی تحمیل کنیم بیشتر است. ■

نسبت معلم با نویسندگی

متن سخنرانی در انجمن معلمان انشای تهران، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۲

دکتر نعمت‌الله فاضلی

از اینکه «انجمن معلمان انشا» تأسیس شده است خوشحالم؛ زیرا این انجمن نه تنها گامی در مسیر توسعه جامعه مدنی است، بلکه گامی مهم برای توسعه فرهنگ انشا و فرهنگ نوشتن در ایران خواهد بود؛ فرهنگی که ما را به نوشتن بهتر و بیشتر ترغیب و تشویق می‌کند. بحث من دو بخش اصلی خواهد داشت. در بخش اول «مسئله انشا» و ابعاد آن را توضیح می‌دهم. در بخش دوم رویکرد خودم به نویسندگی و معلمی را تشریح می‌کنم.

انشا و نوشتن به مثابه مسئله

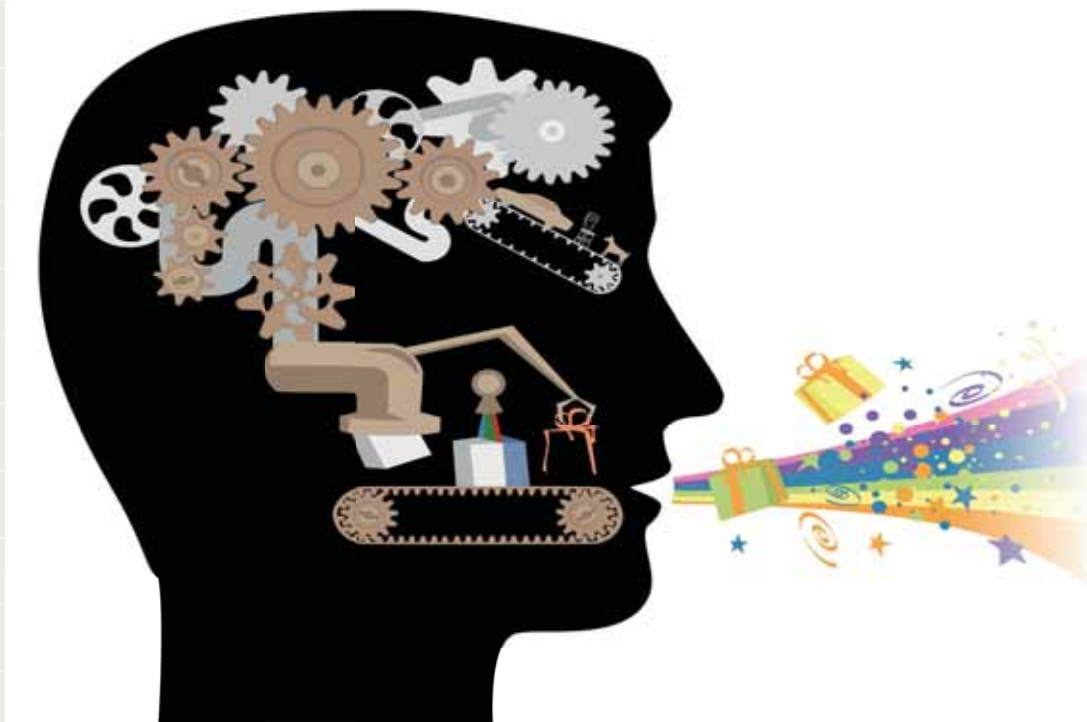


به گمانم در حضور معلمان انشا هیچ موضوعی مناسب‌تر از بررسی «مناسبات میان نویسندگی و معلمی» نباشد. انتخاب این موضوع نه تنها

به دلیل تناسبش با این مجلس است، بلکه ضرورت توجه جدی به مقوله «نوشتن» و ترویج و توسعه آن ایجاب می‌کند که ما به نحو آگاهانه و مستمر در زمینه نوشتن و راه‌های گسترش آن گفت‌وگو کنیم. دلایل گوناگون از جمله «سلطه رسانه‌های تصویری و دیجیتال» به تدریج در حال تضعیف قابلیت‌های ما در زمینه نوشتن هستند. اگر چه میزان تولیدات کتاب و متن‌های مکتوب در جامعه معاصر به نحو چشم‌گیر و قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است و در هیچ دوره و لحظه‌ای از تاریخ این مقدار متن مکتوب در ایران تولید و منتشر نشده است، اما نوشتن همچنان وضعیت مناسبی ندارد. این موضوع را در چند بُعد مشخص می‌توان توضیح داد. اول اینکه میزان افراد با سواد و تحصیل‌کرده ایران افزایش یافته است و انتظار می‌رود متناسب با میزان رشد دانشجویان و دانش‌آموختگان کشور، میزان تولیدات علمی و فکری نیز رشد کند. دوم اینکه صرف افزایش میزان و مقدار انتشار کتاب یا مقاله و متن‌های مکتوب (مجازی و غیرمجازی) لزوماً به معنای رشد یافتن نوشتن و محصولات مکتوب نیست، زیرا باید کیفیت متن‌های تولید شده را هم در نظر بگیریم. اگر چه تعداد آثار

مکتوب باقی مانده از گذشته تاریخی ما پُر شمار نیست، اما «میراث مکتوب» و آثار و شاهکارهای باقی مانده از گذشته همچون شاهنامه، دیوان حافظ و آثار سعدی، هر کدام به تنهایی با هزاران متنی که ما اکنون تولید می‌کنیم، یعنی «میراث مکتوب موجود»، برابری می‌کنند. سوم اینکه یکی از هدف‌های تأکید بر اهمیت نوشتن، دفاع از میراث مکتوب موجود و جلوگیری از سقوط ارزش‌های نوشتن است. نیل پستمن در کتاب «زندگی در عیش و مردن در خوشی» (۱۳۷۳) به نحو قانع‌کننده‌ای نشان می‌دهد که در دهه‌های اخیر گسترش تلویزیون و رسانه‌های جدید تا حدود زیادی فرهنگ نوشتن و کتابت در آمریکا را با مشکل و بحران روبه‌رو کرده است. چنین خطری در جامعه ما نیز وجود دارد، زیرا مردم ایران بیش از برخی جوامع دیگر به تلویزیون خو کرده‌اند و تفکر و تخیل انتزاعی ما در حال سقوط به سطحی نازل از تفکر بصری است. من در اینجا نمی‌خواهم تمام ارزش‌های تلویزیون را نفی کنم، اما نمی‌توانم بحران نوشتن و نقشی را که تلویزیون در این بحران دارد نادیده بگیرم. ما دانشگاهیان وظیفه داریم درباره بحران‌های جامعه و مردم، از جمله «بحران نوشتن»، یعنی بحرانی شدن وضعیت نوشتن، بنویسیم. بدون اینکه بخواهیم ارزش واقعی کتاب‌ها و آثار مکتوب بزرگی را که در جامعه معاصر ما نوشته و منتشر می‌شوند کم کنیم، باید به این واقعیت اعتراف کنیم که این دست آثار بخش کوچک و کمی از صدها هزار کتاب و میلیون‌ها مقاله‌ای را تشکیل می‌دهند که در جامعه معاصر تولید و منتشر

شده‌اند. ما چندین دهه است که درباره «بحران خواندن» یا کم مطالعه بودن مردم ایران بحث و گفت‌وگو می‌کنیم، اما بحران دیگری که آن سوی سکه خواندن است، یعنی «بحران نوشتن»، یعنی ناتوانی در نوشتن، را دست‌کم گرفته‌ایم. صرف وجود صدها هزار کتاب و مقاله به معنای رونق کار تألیف و نویسندگی نیست. من البته این انبوه کتاب‌ها را نشانه‌ای از «رشد» می‌دانم، اما «توسعه فرهنگی و علمی» با افزودن تعداد و بالا رفتن رقم‌ها به‌دست نمی‌آید. امروزه متن‌ها و گفتارهای مکتوب بی‌شماری تولید و منتشر می‌شوند، اما «تألیف اصیل» و خلاقانه در بین این کتاب‌ها و متن‌ها کمتر دیده می‌شود. عمده این متن‌ها نوعی «تکثیر»ند و نه «تألیف». یعنی بازتولید مکانیکی دانش‌ها و دیدگاه‌هایی هستند که قبلاً در جایی تولید شده‌اند و ما صرفاً با حداقل نوآوری و خلاقیت مجدداً آن‌ها را به زبان فارسی انتشار می‌دهیم. هر روز بر تعداد دانشگاهیان در سطوح کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا افزوده می‌شود، اما در بین این خیل عظیم دانش‌آموختگان، تعداد بسیار اندکی از آن‌ها توانایی نوشتن اصیل و خلاقانه را دارند. تا حدودی به همین دلیل هر روز میل و رغبت مردم برای خواندن این کتاب‌ها و متن‌هایی که تکثیر شده است کمتر و کمتر می‌شود. هر روز بر تعداد ناشران ما افزوده می‌شود، اما تمایل این ناشران برای انتشار کتاب‌های نویسندگان ایرانی کمتر و میلشان به انتشار کتاب‌های ترجمه‌ای بیشتر می‌شود. هر روز بر اهمیت نقش دانش در همه ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و



فرهنگی افزوده می‌شود، اما بر توانایی ما برای تولید دانش مناسب، مفید و ضروری زندگی امروزی، متناسب با این نیاز حیاتی، افزوده نمی‌شود. به این دلایل و دلایل دیگر، نوشتن مسئله امروز ماست. اگر بخواهیم از سیطرهٔ گفتمان کمیّت و کمیّت‌گرایی رها شده و به سوی گفتمان کیفیت در تمام عرصه‌ها چرخش کنیم، این چرخش در حوزهٔ دانش، باید بر مبنای اهمیت دادن به نوشتن خلاقه و اصیل باشد.

پیوستگی نویسندگی و معلمی

اما بحث در زمینهٔ مناسبات نویسندگی و معلمی نیز اهمیت دارد، زیرا نه تنها مردم عادی، بلکه معلمان و مدرسان نیز به تدریج در حال دور شدن از نویسندگی و نوشتن هستند. مدارس و دانشگاه‌های ما با مشکلی جدی به نام فقر معلم و مدرس روبه‌رو هستند. در اینجا مجال آن نیست که این مشکل را تشریح کنم و تنها به این بسنده می‌کنم که مدارس و دانشگاه‌ها قادر به پرورش افراد توانا و خلاق و دارای اعتماد به نفس و روحیهٔ کار و تولید نیستند. امروزه اغلب ما از آموزش در سطوح گوناگون آن ناراضی هستیم. ابعاد، علل و پیامدهای این موضوع چیزی نیست که در اینجا بخواهیم درباره‌اش صحبت کنیم. اما می‌خواهم تأکید کنم که یکی از ابعاد این مشکل (در میان دهه‌ها جنبهٔ اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی) گسست میان نوشتن و تعلیم دادن و تدریس است. طبیعتاً کاستن یا پر کردن این شکاف و گسست می‌تواند به بهبود و ارتقای کیفیت آموزش کمک کند. اجازه دهید کمی دربارهٔ بحران گسست

میان آموزش و نویسندگی توضیح دهم. گاهی چنین گمان می‌رود که نوشتن و نویسندگی ارتباط محکمی با معلمی و تدریس ندارد. من از همکاران دانشگاهی‌ام این نکته را بارها شنیده‌ام که می‌گویند ما مدرس هستیم و وظیفه‌مان تدریس کردن، تعلیم دادن و انتقال یا «ترویج دانش» است نه «تولید دانش». نه تنها این دسته مدرسان و معلمان وظیفهٔ نوشتن را بخشی از الزامات شغلی خود نمی‌دانند، بلکه حتی آن دسته معلمان و مدرسانی که گاه و بیگاه برای اهداف حرفه‌ای مانند ارتقای شغلی یا تهیهٔ گزارش تحقیقاتی، به تولید کتاب و متن اقدام می‌کنند نیز نوشتن و نویسندگی را چیزی متمایز از فعالیت تحقیقاتی‌شان در نظر می‌گیرند. از دیدگاه این همکاران، دانشی که تولید می‌کنند، محصول «روش تحقیق» و به کارگیری آن است نه نویسندگی. آن‌ها خود را «محقق» می‌شناسند نه «مؤلف» یا «نویسنده». این گروه نیز به نوعی، رابطه و میانهٔ خوبی با نوشتن ندارند. این طرز تلقی زمینه‌ها و پیامدهایی دارد که در اینجا نمی‌خواهم آن‌ها را بشکافم و تحلیل کنم. تنها به بیان این نکته اکتفا می‌کنم که این طرز تلقی‌ها موجب جدایی نویسندگی از حرفهٔ معلمی و مدرسی شده است. این جدایی نیز لطمه‌هایی جدی به کیفیت امر آموزش زده و عقب‌ماندگی علمی را سبب شده است. من در اینجا بر این اساس و با این پیش‌فرض صحبت‌هایم را ارائه می‌کنم که تفکیکی جدی میان فعالیت‌های نویسندگی و معلمی و مدرسی وجود ندارد. «روش تحقیق» نیز نمی‌تواند بدون اتکالی

جدی به «مهارت‌های نوشتن» محقق و بدون توجه به «طبع نویسندگی» محققان، دانشی اصیل و خلاقه تولید کند.

بخشی از ناکارآمدی علوم انسانی و اجتماعی در ایران نیز تا حدودی ریشه در کم‌توجهی به جایگاه و اهمیت نوشتن در فرایند اندیشیدن و تحقیق کردن دارد. البته این را هم اضافه و یادآوری کنم که نوشتن مقوله‌ای گسترده‌تر از انشاست. من در اینجا تنها به موضوع انشا تکیه می‌کنم، اما هدف نهایی من در فعالیت‌های فکری‌ام در این زمینه، نهایتاً گسترش «فرهنگ مشوق و مناسب نوشتن» است. گمان می‌کنم همین مقدار برای بیان اهمیت و ضرورت بحث در زمینهٔ نویسندگی و معلمی کافی باشد؛ اگرچه حرف‌های بیشتری در این زمینه می‌توان گفت. اما اجازه دهید قبل از اتمام این مقدمه، به نحو مختصر توضیح دهم که حضور کنونی من در خدمت شما معلمان عزیز، محصول تجربهٔ فکری مهیجی برای من بوده است؛ تجربه‌ای که موجب تأمل جدی من در زمینهٔ نویسندگی و معلمی شد. قصدم از بیان این داستان آن است که بگویم صحبت‌های من در اینجا بر پایهٔ نوع خاصی از «تجربهٔ زیسته»ام از موضوع نویسندگی و همچنین معلمی است. شاید ضرورتی نباشد که توضیح دهم به‌عنوان استاد دانشگاهی که ربع قرن فعالیت دانشگاهی دارم و تدریس می‌کنم، و همچنین نویسنده‌ای که بیست‌وپنج عنوان کتاب تألیف کرده است، تجربه‌ای غنی در زمینهٔ نویسندگی و معلمی دارم. من به ازای هر سال تدریس دانشگاهی‌ام، یک عنوان کتاب تألیف کرده‌ام.

به همین دلیل، در ابتدای صحبت‌م اشاره کردم که نویسندگی و معلمی پاره‌هایی از هستی و هویت من هستند. تاکنون این تجربه را در جایی توصیف و تحلیل نکرده‌ام و در اینجا نیز قصد ندارم آن را انجام دهم، اما به هر حال این تجربه مرا کمک می‌کند تا از زاویه‌های نزدیک و دورنی به موضوع نویسندگی و معلمی نگاه کنم. همان‌طور که نوشتن دلایل و عللی دارد، نوشتن نیز دلایل و عللی دارد. برای من حرفه‌ی استادی و مدرسی دانشگاه نقش تعیین‌کننده‌ای در کار نوشتن و نویسندگی‌ام داشته است و دارد. همچنین، نوشتن نیز به کار حرفه‌ای تدریس کمک چشم‌گیری کرده است. اگر سازوکار این تجربه را بشکافیم، ایده‌های بدیع و مفیدی برای فهم مناسبات میان نویسندگی و معلمی می‌توانیم به دست آوریم. به هر حال، من به‌عنوان «مردم‌نگار» معمولاً ایده‌هایم در هر زمینه‌ای را از این رویکرد به دست می‌آورم. در این رویکرد تلاش می‌شود با تأمل در آنچه تجربه می‌کنیم، تجربه‌ها توصیف و سپس طبقه‌بندی و مفهوم‌پردازی شوند. برای این کار معمولاً داستان یا روایت آن تجربه را بازگو و سپس تشریح می‌کنیم. ضمن اینکه در زمینه‌ی مناسبات معلمی و نویسندگی تاکنون دیدگاه یا تحقیقی انجام نشده است که بخواهم یا بتوانم با تکیه بر آن‌ها سخنی بگویم. از این‌رو لاجرم باید بر تجربه‌های زیسته‌ام تکیه کنم. داستان از اینجا شکل گرفت که جناب آقای حسینی‌نژاد (مدیر مسئول و سردبیر مجله‌ی انشا و نویسندگی) در سال ۱۳۹۱ مرا به تأمل و بحث در زمینه‌ی انشا تشویق و ترغیب کرد. این موضوع مرا به فعالیت فکری بیشتر در زمینه‌ی انشا سوق داد. پیش از آن، اگرچه در کار نوشتن مشغول بودم، اما به وضعیت انشا در ایران توجه جدی نداشتم. آغاز ارتباط من با آقای حسینی‌نژاد مصاحبه‌ای بود که ایشان در زمینه‌ی کتاب مردم‌نگاری سفر (۱۳۹۰) با من داشت و در شماره ۳۰ این مجله به چاپ رسید. در این مصاحبه طولانی، آقای حسینی‌نژاد کوشید به کتاب من از منظر نوشتن و نویسندگی نگاه کند. تلاش او این بود که با من به‌عنوان نویسنده نه انسان‌شناس، صحبت کند. در این گفت‌وگو به ابعاد «مسئله نوشتن» یا نوشتن به‌عنوان یک مسئله در جامعه‌ی امروز ایران نگاه کردم. صحبت من این بود که اغلب مدرسان و استادان دانشگاه امروزه با مشکل جدی در زمینه‌ی نوشتن روبه‌رو هستند. بسیاری از آن‌ها توانایی‌های لازم برای نوشتن را ندارند. به همین دلیل، یا چیزی نمی‌نویسند یا بسیاری از چیزهایی را که منتشر می‌کنند، نوعی نوشتن یا تألیف در معنای دقیق کلمه نیست، بلکه بیشتر از جنس تکثیر است تا تألیف.

پرورش هنر استدلال

دومین همکاری من با آقای حسینی‌نژاد، مشارکت در برگزاری و انجام نشست‌های نقد و معرفی کتاب

پرورش هنر استدلال (۱۳۹۱) نوشته‌ی خانم واساکو واتانابه بود. این کتاب را دوست عزیزم جناب آقای دکتر محمدرضا سرکارآرانی ترجمه کرده است. موضوع آن در زمینه‌ی مقایسه‌ی درس انشا در مدارس ژاپن و آمریکا است. وقتی کتاب ترجمه شد، دکتر آرانی آن را برایم ارسال کرد. من نیز با اشتیاق مطالعه کردم و یادداشتی با عنوان «آمریکا، امپراتوری انشا» نوشتم

ما از طریق نویسندگی

و انشا می‌توانیم

درباره‌ی فرایندهای حیاتی و

ضروری برای انسان بودن.

اندیشیدن و نیز بر ساختن

هویت‌ها، نشان دادن

جهان هستی و واقعیت‌های

نهفته در آن گفت‌وگو و

تعامل کنیم

که در روزنامه‌ی همشهری منتشر شد. در این یادداشت براساس یافته‌های خانم واتانابه، ضرورت و اهمیت توجه به انشا در ایران را توضیح دادم. در واقع با نوشتن این یادداشت، خودم به اندیشه‌های تازه در زمینه‌ی انشا دست یافتم. به نظر من، کتاب پرورش هنر استدلال که مجله‌ی رشد معلم هم در شماره‌ی اسفندماه سال گذشته خود (دوره‌ی سی‌ویکم) آن را معرفی کرده، مهم‌ترین متن فارسی است که تا این لحظه به زبان فارسی در دفاع از انشا و ترویج انشا نوشته شده و هیچ متن فارسی وجود ندارد که معتبرتر، بهتر و استدلالی‌تر از این کتاب از انشا و اهمیت آن دفاع کرده باشد. اینکه انشا را چگونه باید بنویسیم؟ انشا چیست؟ و انشا چه اهمیتی دارد؟ هیچ متنی تا به حال به این کاملی نوشته نشده است. شاید به همین دلیل هم آقای دکتر سرکارآرانی تصمیم گرفت آن را به فارسی ترجمه کند. ایشان درست تشخیص داده بود که نیاز جامعه‌ی ما چیست. امیدوارم این کتاب را بخوانید. کتاب نشان می‌دهد علم در پرتو آموزش درست و توجه عمیق به انشا نیز این‌گونه است. نه تنها رشد علم می‌تواند رشد کند و کلیت تمدن نیز این‌گونه است. نه تنها رشد علم انسانی از راه انشاست، بلکه انشا «شیوه تفکر خلاق» و «اندیشیدن منظم» را به ما یاد و آن را گسترش می‌دهد.

پیشینه‌ی بحث من در زمینه‌ی نویسندگی و معلمی کمی بیشتر از درگیری‌ام با موضوع انشاست. سه سال پیش دوست و همکار عزیزم آقای دکتر محمد عطاران (سردبیر مجله‌ی رشد مدرسه‌ی فردا)، از من خواستند برای «معلمان نویسنده» که با مجله‌ی مدرسه‌ی فردا همکاری می‌کنند، صحبت کنم. آنجا اولین بار درباره‌ی نویسندگی و معلمی صحبت کردم. بعد از آن صحبت، مقاله‌ی مفصلی شد که در کتاب مردم‌نگاری آموزش (۱۳۹۰) و همچنین مجله‌ی مدرسه‌ی فردا منتشر شد. این ایده که بین نویسندگی و معلمی نسبت‌هایی

وجود دارد، در آن جلسه به ذهنم رسید. بر همین اساس دیدگاهی را مطرح کردم که بر پایه‌ی تحول «معنای معلمی» در تاریخ معاصر ایران بود. برای این منظور، انواع «گفتمان‌های معلمی» را مطرح کردم و انتهای بحث رسید به این نکته که معلم در گفتمان آینده که اکنون بذر و نهالش کاشته شده است و در یکی دو دهه‌ی آینده شاهد آن خواهیم بود، با نویسندگی و با آنچه من با عنوان «معلم مؤلف» مقوله‌بندی کرده‌ام، پیوند می‌خورد. در آنجا گفتم در آینده «معلمان مؤلف» موفق خواهند شد و «گفتمان معلمی» به این سو خواهد رفت. این‌گونه بود که کم‌کم ایده‌ی نویسندگی و معلمی در ذهن من پرورش یافت تا به امروز رسید.

تعریف انشا

دومین بخش صحبت‌م از اینجا شروع می‌شود. اکنون اجازه دهید به سراغ بحث اصلی یعنی نویسندگی و معلمی برویم. من دوست دارم ابتدا با یک بحث مفهومی کوتاه صحبت‌م را آغاز کنم؛ اینکه انشا چیست؟ از همان زاویه به سراغ معلمی می‌روم تا بگویم معلمی چیست؟ و از زاویه دیدگاهی هم که در مورد معنای معلمی تعریف خواهیم کرد، مناسبات این دو را باز و تحلیل می‌کنم.

انشا به مثابه درس

می‌خواهم سه تلقی یا تعریف از انشا را در اینجا از هم تفکیک کنم و از این طریق «دیدگاه تحلیلی» خودم در زمینه‌ی نویسندگی و معلمی را شرح دهم. می‌توان انشا را یک درس، یک فن یا نوعی شیوه تفکر و فرهنگ در نظر گرفت. من انشا را نوعی شیوه‌ی اندیشیدن می‌دانم. در اینجا می‌خواهم این تلقی را تشریح کنم. تلقی ساده‌ای در ذهن‌های جامعه‌ی ایرانی در زمینه‌ی انشا و نویسندگی وجود دارد؛ اینکه انشا برای دانش‌آموزان و معلمان در مدارس یک «واحد درسی» است و این درس عموماً به‌منظور تکمیل جدول یا پازل برنامه‌ی درسی طراحی شده است. عبارت «زنگ انشا» به گوش همه‌ی ما آشناست. از این دیدگاه، در واقع انشا و نویسندگی «تعریف بوروکراتیک و اداری» دارد. انشا در این دیدگاه بخشی از نظام آموزش و پرورش و سازمان مدرسه است. برای معلمان، مدیران و دانش‌آموزان ناظر بر نوعی تفکر یا راهبردی برای شکوفا کردن استعدادها یا شیوه‌ای برای اندیشیدن نیست. انشا و حتی نویسندگی (که البته ما در آموزش و پرورشمان درسی به نام نویسندگی نداریم، بلکه فقط انشا و ادبیات فارسی داریم). یک واحد اداری است که نظام



رسمی آن را تعریف می‌کند. محتوای آن مانند بقیه بخش‌های اداری و سازمانی دروس مشخص ندارد. اینجا هر کس به میل خود تصمیم می‌گیرد که در این واحد چه چیزی بریزد و چکار کند. محتوای این درس به امکانات، علاقه‌ها و شرایط مدرسه، دانش‌آموزان و مجموعه عوامل دیگر بستگی دارد. از عجایب روزگار اینکه چنین تعریفی، تعریف غالب است. در جامعه ایران از هر کسی بپرسیم انشا چیست؟ می‌گوید «یک درس» است که در مدرسه آموزش می‌دهند و آن هم با معنای ضمنی تحقیرآمیز: «درس غیرمهم» در سلسله مراتب درس‌ها. انشا به عنوان «درس فرودست» (در مقایسه با ریاضیات یا درس‌های دیگر) است. در درس‌ها هم سلسله مراتب اجتماعی وجود دارد؛ بعضی مهم‌ترند، بعضی در سطح میانی و بعضی دیگر در سطح پایین هستند. در این نظام سلسله مراتبی درس‌ها، انشا درسی فرودست است.

انشا به مثابه فن

انشا از دیدگاه معلمان و مؤلفان کتاب‌های «راهنمای انشانویسی» یا راهنمای نویسندگی، «فن» یا تکنیک است؛ یعنی «مهارت ذهنی» که ما آن را می‌آموزیم و به کمک آن می‌توانیم کالایی متنی به نام انشا تولید کنیم. اینجا با «تعریف تکنوکراتیک» روبه‌رو هستیم؛ برخلاف آن تعریف اول که با تعریف بوروکراتیک روبه‌رو بودیم. در این نگاه انشا تکنیک است. برای همین است که وقتی می‌گوییم نویسنده یا دانشمندی «خوب می‌نویسد» و «قلم خوبی» دارد، اگر بخواهیم تحقیرش کنیم، می‌گوییم انشای او خوب است؛ یعنی او صرفاً «فن» نوشتن را می‌داند نه اینکه فردی فکور، دانشمند و خلاق است؛ بلکه صرفاً انشای او خوب است. گاه نیز به آدم‌هایی که کم می‌نویسند یا اصلاً نمی‌نویسند، ولی بیان خوبی دارند، می‌گوییم «آدم باسوادی» است، اما انشایش خوب نیست! یعنی نقص جدی در کارش نیست، تنها تکنیک نوشتن را نمی‌داند. ندانستن فن هم جرم نابخشدنی نیست. براساس آن تلقی تکنوکراتیک، انشا فنی است مثل

هزاران فن دیگر که بعضی آن را می‌دانند و بعضی هم نمی‌دانند. به همین سادگی، درک از انشا به تکنیک تقلیل پیدا می‌کند. در این تعریف، انشا فنی است که می‌شود آن را یاد گرفت و یاد داد. کتاب می‌نویسیم با نام تکنیک‌های انشانویسی و به اصطلاح از این طریق می‌توانیم انشا را ترویج دهیم یا بهبود بخشیم.

انشا شیوه‌ای از تفکر

به اعتقاد من هر دو تعریف بالا غلط هستند، اگرچه برخی وجوه انشا را توضیح می‌دهند. من انشا را فرهنگ می‌دانم. انشا شیوه‌ای از تفکر و نظامی از معنا و ارزش‌ها و باورها در زمینه استعداد، خلاقیت، ارتباط، تولید دانش، شیوه نگاه به زندگی و از جمله شیوه نگاه به یادگیری و یاددهی است. انشا فرهنگ است نه فن و نه واحد درس اداری در نظام آموزشی. به این معنا که ماز طریق نویسندگی و انشای ما می‌توانیم درباره فرایندهای حیاتی و ضروری برای انسان بودن، اندیشیدن و شکل دادن و نیز بر ساختن هویت‌ها، حل مسائل، نگرستن به عالم، نشان دادن جهان هستی و واقعیت‌های نهفته در آن گفت‌وگو و تعامل کنیم. ما می‌توانیم فرایندهای ضروری زندگی را از طریق نوشتن، نویسندگی و انشا تمرین، اجرا و اعمال کنیم.

انشا روایتی از جهان هستی

نوشتن، فرهنگ است. یعنی منبع معنایی است که در پرتو آن می‌توانیم شیوه خاصی از بودن، زیستن، تعامل، ارتباط، تفکر و شدن را تجربه کنیم. از این دیدگاه، انشا و نویسندگی نوعی فن مکانیکی نیست، بلکه نوعی تجربه انسانی است. یعنی چیزی شبیه ایمان، که انسان باید آن را تجربه کند تا درونی، احساس، معنا و فهم شود. انشا از این دیدگاه، روایتی از جهان هستی و جهانی برای زیستن است. می‌گوییم انشا فن یا روش نیست، راه است؛ یا محیطی است که ما در آن قرار می‌گیریم. نویسندگی، نوشتن و انشا هویت است. نویسنده بودن کالا نیست که ما آن را داشته باشیم، بخریم یا تهیه کنیم؛ کالا نیست که تولیدش کنیم و بفروشیم؛ نوشتن، نویسندگی و انشا، شیوه بودن است که ما باید آن را از طریق تجربه کردن درونی کنیم. ما به کمک نوشتن، نویسندگی و انشا، به نوعی به تمام اجزای وجودی خود شکل می‌دهیم و آن را تعریف می‌کنیم.

آنکه نمی‌نویسد، نمی‌اندیشد

از این دیدگاه انشا و نوشتن و نویسندگی رسانه نیست که پیامی را از طریق آن منتقل کنیم، بلکه راهی است برای تولید پیام. انشا چیزی نیست که ما به کمک آن ایده‌های خود را به دیگران منتقل

کنیم، بلکه انشا، نویسندگی و نوشتن راهبردی است که به کمک آن ما می‌اندیشیم، ایده‌ها را می‌آفرینیم و خلق می‌کنیم. البته ایده‌ها وقتی آفریده شدند خود به خود منتقل می‌شوند. برای همین است که من با این گزاره که می‌گویند بعضی‌ها خوب می‌اندیشند اما نوشتن نمی‌دانند، مخالفم. آنکه نمی‌نویسد، نمی‌اندیشد؛ حداقل در چارچوب معرفت علمی جدید آن اندیشه‌ای نظام‌مند و معتبر است که به صورت متن مدون و مکتوب درآید.

اندیشیدن یعنی پردازش نمادها

آنکه می‌گوید می‌اندیشم و اندیشه خوب دارم، اما نوشتن نمی‌دانم، حرفش بی‌اساس است. بگذارید تعریف خود را از اندیشیدن بگویم تا معلوم شود که نوشتن چرا همان اندیشیدن است. اندیشیدن یعنی پردازش نمادها؛ گاهی پردازش نمادها به کمک نمادهای صوتی (موسیقی)، گاهی به کمک رنگ (نقاشی)، گاهی با اشیا (مجسمه‌سازی و معماری)، گاهی ترکیبی از این‌ها (سینما) و گاهی به کمک کلمات (نویسندگی) انجام می‌شود. آنکه تصور می‌کند می‌اندیشد اما به نحوه سیستماتیک با پردازش نمادها سروکار ندارد، توهم‌ها، اضطراب‌ها، دلهره‌ها و

دلشوره‌هایش را به جای تفکر نشانده است. این‌ها همه خیال‌پردازی است نه تفکر. غصه خوردن اندیشیدن نیست. اندیشیدن این نیست که چشم‌های خود را ببندیم و سر را بالا بگیریم و فکر و خیال کنیم، غصه بخوریم و فکر کنیم که می‌اندیشیم. نگران باشیم و فکر کنیم که می‌اندیشیم، مضطرب باشیم و فکر کنیم می‌اندیشیم، ترسیده باشیم و فکر کنیم می‌اندیشیم. اندیشیدن وقتی است که با مجموعه‌ای از نمادهای مشخص سروکار داریم و آن اندیشه به صورت نقاشی، فیلم، تصویر، عکاسی، انشا یا کتاب و مقاله در اختیار دیگران قرار می‌گیرد و دیگران آن را می‌خوانند و می‌بینند و در معرض قضاوت خودشان قرار می‌دهند. تابلوی نقاشی وقتی که دیده شود، نقاشی نام می‌گیرد. مقاله تا زمانی که منتشر نشده و قضاوت نشده و در معرض دید عموم قرار نگرفته است، مقاله نیست. بنابراین، اندیشیدن به معنای پردازش نمادها در انشا و نویسندگی بروز و ظهور همه‌جانبه پیدا می‌کند.

فرهنگ‌های گوناگون انشا

انشا و نویسندگی به مثابه فرهنگ، یعنی نظام معنایی، درون خود قواعد و روبه‌ها، ارزش‌ها و باورهایی دارد.



از این دیدگاه، دانش آموز، دانشجو و «انسان یادگیرنده» کسی است که به نوعی در کار تولید، ترویج و مصرف علم به طور همزمان مشارکت دارد. از این منظر، تولید دانش جدای از ترویج آن و ترویج جدای از کاربست و مصرف آن نیست. این گونه نیست که عده‌ای دانش را تولید، عده‌ای دیگر تبلیغ و عده‌ای هم در جایی آن را مصرف کنند. کسی که دانش را تولید می‌کند، همزمان دست‌اندر کار ترویج و مصرف آن نیز هست. حال که می‌اندیشم و این حرف‌ها را بیان می‌کنم، مصرف‌کننده آن‌ها نیز هستم. تحت تأثیر این آموزه‌ها، احساس و عواطف من تغییر می‌کند. در این نوشته‌ها، تا قبل از نوشتن این مقاله، از خودم به‌عنوان یک معلم تلقی داشتم، بعد از نوشتن آن، تلقی دیگری دارم. بنابراین، اولین کسی که این دانش را مصرف می‌کند خودم هستم. پس من هم مصرف‌کننده هستم و هم این نوشته‌ها را چاپ می‌کنم، در وبسایت می‌گذارم و از این طریق آن‌ها را ترویج می‌کنم. پس من نویسنده هستم. بنابراین، فرایند یادگیری و یاددهی که من انجام می‌دهم و آن را تمرین می‌کنم، تمرین مصرف دانش و ترویج دانش نیز هست. از این طریق، من یک «یادگیرنده مادام‌العمر» هستم. از این دیدگاه، فرایندهای یادگیری و یاددهی وقتی مؤثر هستند که بتوانیم این سه را با هم همراه کنیم. برای دانش‌آموزان هم همین است. در هر سطحی که باشد این‌ها از هم تفکیک پذیر نیست. اگر تفکیک کنیم، فرایند یادگیری و یاددهی دچار اختلال می‌شود. اگر کسی بخواند طوری دانش را انتقال دهد که فرد یادگیرنده مولد نباشد، او یاد نمی‌گیرد. بلایی که ما بر سر دانشجویان و دانش‌آموزان می‌آوریم این است که می‌خواهیم آن‌ها دانش را به‌خاطر بسپارند، بدون آنکه در تولید یا ترویج آن نقش ایفا کنند. اگر این سه را جدا کنیم، فرایند یادگیری و یاددهی دچار اختلال می‌شود. تولید، توزیع و مصرف دانش بر خلاف تولید و توزیع کالاها، فرایندی درهم تنیده است. این‌ها را از هم جدا کنیم، دچار بحران می‌شویم و امکان یادگیری و یاددهی از بین می‌رود و مختل می‌شود. معلمی و نویسندگی از این دیدگاهی که بیان کردم، رابطه‌ای ارگانیک و درهم تنیده دارند. کسی که می‌خواهد واقعاً معلم باشد، واقعاً نویسنده است و کسی که واقعاً نویسنده است، واقعاً معلم است. همه آنان که می‌نویسند، دانش را ترویج می‌کنند و انتقال می‌دهند. آن‌ها در عین حال دانش را می‌آفرینند. طبیعتاً همان کاری را انجام می‌دهند که ما انتظار داریم معلم انجام بدهد. برای همین است که وقتی

و راه بیان خواست‌ها، ایده‌ها و انتظارات انسان پذیرفته شود. زمانی می‌توان از یک فرهنگ انشای مولد، مؤثر و مفید و توسعه‌یافته برخوردار بود که مجموعه عناصر نظام اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی پذیرای ارزشی به نام خودشکوفایی، خودبیانگری، خلاقیت و فردیت انسان در موقعیت کنونی‌اش باشد. انشا، نوشتن و نویسندگی راهبرد گفت‌وگوی سازمان‌یافته میان انسان‌هاست. فرهنگی که گفت‌وگو، تعامل، مبادله ایده‌ها و پیام‌ها را معتبر، محترم و ضروری بداند، انشا در آن فرهنگ شکل می‌گیرد. انشا با کلیت تمدن ارتباطی تنگاتنگ دارد. نمی‌توان انشا را به‌عنوان واحدی مستقل و مجزا از کلیت تاریخ، تمدن و تجربه یک ملت فهم کرد؛ به همین دلیل ما اگر بخواهیم از منظر فن‌گرایانه یا تکنوکراتیک به انشا نگاه کنیم، نمی‌توانیم کمکی به ارتقای نوشتن و نویسندگی و انشا انجام دهیم، چون رویکرد تکنوکراتیک و فن‌گرایانه مجموعه عوامل ساختاری، تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را نادیده می‌گیرد و می‌خواهد از طریق ارائه چند نکته تکنیکی ما را به سوی نوشتن بهتر یا خلاقانه‌تر هدایت کند. این رویکرد همان‌طور که تاکنون موفق نبوده است، در آینده هم موفق نخواهد بود. هیچ‌کس با خواندن کتاب چگونه انشا بنویسیم، نویسنده نمی‌شود. نوشتن از درون تجربه تاریخی و از چارچوب زندگی‌نامه انسان‌ها در دل یک فرهنگ بیرون می‌آید. نوشتن یک تجربه، اگر چه فردی و انسانی است، اما با ساختار نظام اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر قوم و ملتی تنیده است.

فرایندهای یادگیری و یاددهی چیست؟

می‌دانیم که رویکردهای گسترده‌ای درباره امر آموزش داریم. هزاران نفر از آن نان می‌خورند تا بگویند آموزش چیست؟ کتاب‌ها و مقاله‌ها می‌نویسند تا به فهم روشن‌تری از آموزش کمک کنند. تنها می‌خواهم بگویم که برداشت من از آموزش، یادگیری و یاددهی چیست. برداشتی که به آن ایمان دارم و فکر می‌کنم با آن می‌توان رابطه آموزش را با نویسندگی، نوشتن و انشا توضیح داد. از نظر من یادگیری، یاددهی و آموزش عبارت است از فرایند مشارکت افراد در تولید، ترویج و کاربست دانش.

از این‌روست که ما با فرهنگ‌های گوناگون نوشتن در جهان مواجه هستیم. «فرهنگ‌های انشا» هم یکی از اشکال «فرهنگ‌های نوشتن» است. کتاب پرورش هنر استدلال دو فرهنگ را شرح داده است. ما فرهنگ ژاپنی، فرهنگ آمریکایی و فرهنگ ایرانی انشا داریم. فرهنگ انشا عبارت است از آن معانی، باورها و ارزش‌هایی که امکان تولید متنی به نام انشا را در گروه و جامعه‌ای معین میسر می‌سازد. از این دیدگاه، بعضی از «فرهنگ‌های انشا» مولدترند و برخی مخرب‌تر. برخی آزادتر هستند و برخی بسته‌تر، برخی مؤثرترند و برخی کمتر تأثیرگذارند. همه فرهنگ‌های انشا یکسان نیستند. آن‌گونه‌ای که ماساکو واتانابه در پرورش هنر استدلال توضیح

آن دسته از ارزش‌ها، باورها و نگرش‌هایی که نوشتن، نویسندگی و انشا را تحکیم و توسعه می‌بخشد، بر فرهنگ معلمی نیز حاکم هستند

می‌دهد، فرهنگ انشا در ژاپن فرهنگ مولد، تأثیرگذارتر، پیش برنده و رهایی‌بخش و انسان‌ساز نیست و من در مقاله‌ای که درباره این کتاب نوشتم، گفتم با اینکه ژاپن به لحاظ اقتصادی یکی از چند قدرت برتر جهان است، اما در حوزه اندیشه انسانی جایگاه چندان برجسته‌ای ندارد. اتفاقاً آقای دکتر سرکارآرانی گفت زمانی که خانم واتانابه مقاله مرا خواند، برایش جالب بود و خواست متن را به زبان ژاپنی ترجمه کنند تا به همین دلیل به مردم ژاپن بگوید مردم دنیا می‌دانند ژاپن در حوزه تفکر و فلسفه، علوم انسانی و علوم اجتماعی

جایگاه چندان برجسته‌ای ندارد. فناوری و توسعه اقتصادی به تنهایی تمدن‌ساز نیست، بلکه باید اندیشه انسانی ارتقا پیدا کند تا ژاپن تمدنی بزرگ شود. ژاپن همواره جایگاه موقتی در جهان امروز دارد. نسبت به کشورهای که در حوزه علوم انسانی و علوم اجتماعی و فرهنگ سهم بزرگی را در تمدن معاصر ایفا کرده‌اند، ژاپن موقعیتی آسیب‌پذیر و موقتی دارد؛ چرا که سهم ناچیزی در دانش‌های اجتماعی و انسانی و فلسفه ایفا می‌کند. یک دلیل آن این است که در آنجا نویسندگی و انشا یا فرهنگ انشا ضعیف و نحیف است و مؤثر و مولد نیست.

انشا در کدام سرزمین رشد می‌کند؟

خانم واتانابه توضیح داده ما باید به چیزهایی باور پیدا کنیم تا از درون آن انشا و نویسندگی رشد کند. یکی از آن‌ها این است که به انسان باور داشته باشیم. انشا در سرزمینی رشد می‌کند که انسان احترام و کرامت بلایی دارد. انشا در سرزمین و فرهنگی رشد می‌کند که در آن سرزمین ابزار و بیان خود و تحقق فردیت از ارزش، اعتبار و جایگاهی والا برخوردار باشد. انشا در سرزمینی رشد می‌کند که نوشتن به مثابه ابزار

از سرمشق‌ها و معلمان بزرگ صحبت می‌کنیم، سراغ نویسندگان بزرگ می‌رویم؛ چون واقعا آن‌ها معلم‌های بزرگی هستند. معلمان تاریخ آن‌ها هستند. نوشتن خودش راهبرد اساسی آموزش، یاددهی و یادگیری است. هم یادگرفتن برای خود نویسنده و هم برای کسانی که می‌خوانند و می‌آموزند.

شباهت‌های نویسندگی و معلمی

معلمی و نویسندگی از نظر ماهیت فعالیت‌هایی که انجام می‌دهند، هر دو یک چیزند؛ هر دو شکلی از «پردازش نمادها» هستند. آن دسته از معلمانی مؤثرتر و موفق‌ترند که توانایی تفکر نظام‌مند و خلاقانه را داشته باشند و بتوانند به‌طور نظام‌مند واژه‌ها را پرورش دهند. معلمی چیزی جز پرورش واژه‌ها نیست. گاهی این پرورش واژه‌ها به‌صورت متن‌های مکتوبی است که ما آن‌ها را می‌خوانیم و گاه این پرورش واژه‌ها به شکل متن‌های شفاهی است که ما آن‌ها را می‌شنویم. آن دسته متن‌هایی که قابلیت تدوین و تألیف شدن داشته باشند، ارزشمندتر و منسجم‌تر هستند و قابلیت درک آسان‌تری دارند، نوآورانه‌تر، ماندگارتر و تأثیرگذارترند تا آن دسته متن‌های آشفته، پراکنده و درهم ریخته. بنابراین، ماهیت تعلیم، آموزش و معلمی حتی در مقام درس، نوعی اندیشیدن به معنای انشاگونه آن است، زیرا کسی که انشا می‌نویسد و نویسندگی می‌کند، دقیقاً همین کار را انجام می‌دهد. اما یکی شفاهی است، دیگری کتبی. همه نویسندگان معلم‌اند و معلمان همه نویسنده‌اند، چون هر دو دست‌اندرکار پردازش نمادهای شفاهی یا کتبی واژگان هستند. همچنین، معلمی و نویسندگی از یک فرهنگ تغذیه و تأمین می‌شوند. هر دو از یک نظام معنایی سرچشمه می‌گیرند. آن دسته از ارزش‌ها، باورها و نگرش‌هایی که نوشتن، نویسندگی و انشا را تحکیم و توسعه می‌بخشد، بر فرهنگ معلمی نیز حاکم هستند. برای مثال چند نمونه را ذکر می‌کنم.

معلمی و نویسندگی نیازمند عاشقی

آن فرهنگ نویسندگی مؤثر است که در آن انسان کرامت داشته باشد. معلمی هم همین است. معلمی واقعا معلم است که به انسان عشق می‌ورزد، انسان را بزرگ می‌داند و برای تعالی و کمال انسان مبارزه می‌کند. معلمی موفق است که مثل سرباز، رسالت دفاع از انسان‌ها را جزو وظایف خود تلقی می‌کند. برای همین است که معلمی مثل هر کار دیگر نیازمند نوعی عاشقی است. نوعی دوست داشتن و نوعی تعلق عاطفی. هرکسی نمی‌تواند معلم باشد، همان‌طور که هرکسی نمی‌تواند نویسنده شود. عشق عنصر دیگر هر عمل انسانی از جمله معلمی و نویسندگی است. فرهنگ انشا نیازمند باور عاطفی

و احساس است. معلمی و نویسندگی از یک فرهنگ مشترک عشق سرچشمه می‌گیرند. این سخن، ایده‌ای صرفاً شاعرانه نیست. مارتین هایدگر در کتاب معنای تفکر چیست استدلال می‌کند که عشق ورزیدن برابر با تفکر است. استدلال او بسیار ساده است: اندیشیدن یعنی توجه کردن به چیزی و خود را در بطن چیزی قرار دادن. عشق ورزیدن این نیست که تنها بگوییم دوست دارم، بلکه باید به معشوق توجه کرد. عشق ورزیدن یعنی اندیشیدن، زیرا اندیشیدن نیز یعنی به چیزی توجه کردن و خود را در متن چیزی قرار دادن. کسی می‌تواند جزئیات را ببیند، بفهمد، بکود و بنویسد که به چیزی با دقت توجه کند. آدم‌های عادی از هیچ چیزی به وجد نمی‌آیند. همه چیز برای آن‌ها بی‌معناست، چون قدرت توجه کردن و تفکر کردن به جزئیات، ریزه‌کاری‌ها و زوایای پنهان امور را ندارند و نمی‌توانند تمرکز کنند.

ایمان نویسنده و معلم به گفت‌وگو و تعامل

ویژگی‌های بسیار دیگری بین فرهنگ نویسندگی و فرهنگ معلمی وجود دارد. مثلاً نویسنده و معلم هر دو به تعامل و ارتباط و گفت‌وگو ایمان دارند. آن‌هایی که واقعا معلم هستند، الگوی آرماتی‌شان این است که اگر یک روز به کلاس نروند، مریض خواهند شد. حالشان بد می‌شود، زیرا دیدن چهره‌های آن‌ها و تعامل و گفت‌وگو این احساس عاشقانه را در آنان ایجاد می‌کند. در خبری شنیدم یکی از استادان دانشگاه تهران را که بازنشسته کردند، سکت کرده است، نه برای حقوق بلکه به این دلیل که عاشق بوده است. برای او سخت بوده است که دانشجویانش را نبیند. معلمی شیوه‌ای از زیستن است. همان‌طوری که هنرمند بودن گاه‌گاهی نیست، معلمی هم گاه‌گاهی نیست. یا معلم هستیم یا نیستیم. نصف و نیمه ندارد. معلمی احکام کارگزینی وزارت آموزش و پرورش نیست. معلمی به مثابه شیوه زیست، شیوه تفکر و فرهنگ، یک بودن، یک احساس، یک تعلق و یک هویت در ما تحقق پیدا می‌کند. همان‌طور که نوشتن و نویسندگی یک هویت، یک احساس، یک تعلق و یک باور ایمان است. بنابراین، معلمان و نویسندگان و انشا، حول و حوش این شیوه زیستن شکل می‌گیرند. معلمان خوب و آرماتی از گفت‌وگو و گوش دادن خسته نمی‌شوند. خلاقیت یک فضیلت است، زیرا در ما شور، هیجان و تعهد برای انسان بودن و اخلاقی بودن ایجاد می‌کند. ما به خلاقیت هنری، ادبی، علمی و فکری، انشا و نویسندگی می‌گوییم که آن یک فضیلت است. و شاعران و نویسندگان بزرگ انسان‌های بزرگ‌اند. زرتشت می‌گوید خوشبخت کسی است که اطرافیان‌ش خوشبخت هستند. معلم برای

خوشبختی خود می‌خواهد دیگران را خوشبخت کند و نویسنده هم همین‌طور. هر دو از یک فرهنگ سرچشمه می‌گیرند. هر دو برای سعادت و بزرگی جامعه انسانی مبارزه می‌کنند. معلم‌های بزرگ راه آرمان خود جان می‌دهند. این نیست که گاهی به مناسبتی اگر پول دادند معلم می‌شویم یا اگر پول دادند مقاله‌ای را خوب می‌نویسیم و اگر ندادند بد. همه آن‌هایی که به راستی معلم نویسنده هستند، به مادیات نگاه نمی‌کنند. همه نویسندگان بزرگ همین‌طور هستند. اگر کار فرهنگی قرار دادی باشد روح و عاطفه ندارد. آن‌هایی که فنی می‌نویسند نوشته‌شان روح ندارد. یا زمانی که متنی را به کارشناسی می‌دهیم تا بنویسد، نوشته بی‌روح می‌شود. نوشته را باید به فردی عاشق، خلاق و دلسوز داد. ما معلمان می‌توانیم انشای بهتری بیافرینیم و فرهنگ را ارتقا دهیم. معلمان عاشق و دانش‌آموزان عاشق را تربیت کنیم. معلمی دقیقاً بر مبنای آن تلقی از آموزش، با نویسندگی یک چیز است و هر دو از یک فرهنگ سرچشمه می‌گیرند. یک نظام معنایی که در آن عشق و باور به انسانیت است، در آن دموکراسی، عقلانیت، باور به اینکه باید تولید، ترویج و مصرف دانش را یکپارچه دید، وجود دارد. معلمی و نویسندگی از نگاه‌های به لحاظ آرگانیک به هم متصل هستند. معلم دانش را تولید و ترویج می‌کند و نویسنده هم همین کار را انجام می‌دهد. انشا هم همین کار را انجام می‌دهد. به اعتقاد من معلمی خود یک متن فرهنگی است، باید آن را مفصل شرح دهیم. همان‌طور که انشا یک متن فرهنگی است. معلمی یک نظام نشانگان-رمزگان است که ما حول و حوش آن تفسیری از بودن انسان و جهان هستی ارائه می‌کنیم.

معلمی شغل و کاسبی نیست

فرهنگ معلمی و انشا با فرهنگ یادگیری و یاددهی باید همسو شوند. اگر ما هرکدام از این‌ها را جدا بدانیم، همین بلایی بر سرمان می‌آید که آمده است. اگر فکر کنیم انشا درسی میان درس‌های دیگر است و آن نسبت‌ها و پیوندها را فراموش کنیم، اگر فکر کنیم معلمی هم شغلی است میان مشاغل دیگر و اگر یادگیری و یاددهی را یادگیری طوطی‌وار بدانیم، نه مشارکت در تولید دانش، همین بلایی بر سرمان می‌آید که الان آمده است. در وضعیتی که انشادرسی فرودست است و نوشتن احترامی ندارد، آدم‌هایی که نمی‌نویسند فرصتی طلایی دارند تا خود را توجیه کنند. انشایم خوب نیست، مگر گناه بزرگی است؟ نه گناه بزرگی نیست، به شرطی که فردی که نمی‌تواند و نمی‌نویسد، در جای نویسنده و استاد دانشگاه قرار نگیرد. بیایید کسی را که می‌تواند بنویسد با کسی که نمی‌تواند هم‌طرز ندانیم. ■